

"محل هرات" چه گونه شکل گرفت و چه مسیری را پیموده است؟

(قسمت های هفتم - هشتم - نهم)

قسمت هفتم

"ش. آهن گر" قسمت هفتم سندش را این طور شروع می کند:

«A - چریک های شهری حق پرست افغانستان:

در مرحله پیشین تذکر رفت که گام نخست عملی شرکت در جنگ آزادیبخش، تشکیل کمیته نظامی در شهر هرات بود که به خاطر نقش آغازگرانه اش، قدری بیشتر بازش می کنیم. چگونگی شکل گیری اش بدین منوال است که رفقای ما طبق اصل تحکیم پیوند، به جانب مردان عمل انقلابی، عناصر مطمئن، حتی از گروه های دیگر، نیز دست وحدت پیش می کردند و چکیده اندوخته تئوریک مبارزاتی مان را از تحلیل گذشته، حال و آینده، به عنوان "برگ سبز تحفه درویش" هدیه قدوم شان می ساختند، تا باشد که صاحب نظران بر آن نظر افکنند و دستاورد احیاناً خوب ما را سره کرده و اضافات را قیچی کنند. در همین روال بود که با چند دوست منسوب به سازمان "اخر" و افرادی هم مسما به "ستمی ها"، تشکیل این کمیته به حیث دریچه ورود به وحدت سرا پذیرفته شد، و گشودن آن در طرح عملیات چریکی شهری سراغ گردید. اولین جلسه آن که تدارک محل برگزاریش به جناح موسوم به ستمی ها سپرده شده بود، آن را در منزل یکی از اقوام خویش برگزار می دارند، که این شخص در زمینه کار سیاسی در ارتباط با بخش ما است. وقتی در حلقه ای کارش می خواهد گزارش این امر را ارائه کند، قبل از او، مسئولش که تصور نمی کند که هم پیمانان ما جلسه "مخفی نظامی" را جایی بگذارند که در ارتباط کارشان نیست، گزارش کمیته نظامی را به او می دهد و او محل آن را خانه خویش می گوید و از محتوایش نیز، حتی از جزئیات، اطلاع می دهد. چه جلسه در حضورش دایر شده بود، هر چند مهمان دار بود، ولی دیگران این حق را برایش قایل شدند تا در جلسات شرکت کند.

نماینده بخش ما در کمیته نظامی که از ارتباط کاری این شخص گزارش ندارد، اما او را بر حسب روابط قومی می شناخت، او را به عنوان روشنفکری علاقه مند و خوب می شمرد.

در همین جلسه از تمام اعضای جنایت پیشه حزب خلق، رئیسه سازمان زنان، بنابر تحلیل جو موجود، مضرت ترین تشخیص شده (این زن شرور و فاسد، تعدادی از زنان و دختران معصوم را به فساد اخلاقی با حزبانش مجبور می کرد و نفرت مردم را برانگیخته بود)، انعکاس وسیع اعدامش نیز پیش بینی شده بود؛ لذا طرح اعدام انقلابیش، که خواست مردم بود، ریخته شد. انجام این اعدام انقلابی را "ستمی ها"، که ادعای داشتن چریک ورزیده می کردند، به عهده گرفتند. نماینده "اخری ها" نیز مسئولیت تهیه نمودن سلاح را

متقبل گردید. بعد از تهیه سلاح و کشف اطلاعات لازم، روز تطبیق نمودن نقشه تعیین گردید، تا همه آمادگی تبلیغات لازم را حتی قبل از عمل داشته باشند.

و اما دو روز قبل از رسیدن روز موعود، نماینده "ستمی ها" به خانه آن رفیق که جهت گرفتن سلاح می آید، از انجام عمل سرباز می زند و می گوید جرئت و توانش را ندارد. رفیق ما که در جریان کار بوده، به تعویق افتادن و یا عدم عملی شدن این اقدام انقلابی را ناجایز می شمرد و خود عامل پیاده کردن این طرح گردید که موفقانه صورت ده آن شد.» (نیزک اولین چریک شهری ما — صفحه 19 و 20 سند — تأکیدات از ماست)

این نقل قول بلند بالای "ش. آهن گر" کاملاً غلط و پر از تقلب و جعل است. همان طوری که قبلاً بیان نمودیم تشکیل "کمیته نظامی" ابتدا توسط "اخگر" و "سازمان پیکار" به بحث گرفته شد و با مدغم شدن نماینده "ساما" کمیته سه نفری تشکیل گردید. نقش محوری برای ترتیب "کمیته نظامی" را "اخگر" و "سازمان پیکار" داشتند نه "ساما". در آن زمان (اخیر قوس 1358 خورشیدی) "محل هرات" به "ساما" ادغام گردیده بود. نماینده پیکار یک نفر دیگر را که به نام غباری می شناخت با آن تماس می گیرد و موضوع جلسه "کمیته نظامی" را با وی در میان می گذارد. اتفاقاً روزی نماینده سازمان پیکار به خانه غباری می رود که نیزک نیز آن جا است (صاحب خانه بچه عمه نیزک بود). صحبت ها روی کار مشترک بالا آمد نیزک و بچه عمه اش درخواست شرکت در جلسه را نمودند، نماینده سازمان پیکار از آن ها سند تشکیلاتی خواست، بچه عمه نیزک برنامه ای به نام "برنامه سازمان مردم" را برای نماینده سازمان پیکار داد و گفت این برنامه مربوط انجینیر عبدالحمید محتاط می باشد. بقیه را خودت خبر داری برنامه ما را به رفقای کمیته بده و موضوع را تشریح کن اگر لازم می دانستند ما هم با این کمیته هم کاری می کنیم. (در این زمان نیزک عضویت "سازمان مردم" را دارا بود)

نماینده سازمان پیکار در جلسه بعدی برنامه را به جلسه ارائه نمود و پیرامون "سازمان مردم" که مربوط به انجینیر عبد الحمید محتاط بود این طور گزارش داد:

طبق شناختی که من از ایشان دارم، آن ها مدتی با شعله جاوید هم کار بودند و بعدها به نام "غباری" معروف گردیدند. من تا فعلاً آن ها را به همین نام می شناختم. دیروز که برنامه را برایم دادند و پرسان نمودم که مربوط کدام تشکیل است گفتند که مربوط انجینیر محتاط می باشد. بعد از این که "خلقی" ها پرچی ها را از قدرت کنار زدند، یک تن از افراد این سازمان به نام داکتر عبدالهادی بختیاری را بازداشت و اعدام نمودند، بعد از اعدام بختیاری بلا درنگ بچه عمه نیزک که در کابل معلم بود وظیفه را رها نموده و مخفی می گردد و فعلاً هم مخفی زندگی می کند. نماینده سازمان پیکار که نیزک را دقیق می شناخت توضیحاتی داد. "نیزک" در آن زمان به نام خودش یعنی داکتر "ا." یاد می گردید. دو نفر دیگر جلسه این را پذیرفتند که یک نفر از ایشان در جلسه بعدی شرکت نماید. در آن جلسه فیصله شد که باید هفته دو جلسه گرفته شود یکی سه نفری یعنی نمایندگان "اخگر"، "ساما" و "پیکار" و جلسه دومی چهار نفری. در جلسه فیصله گردید که باید کوشش گردد تا اولین عملیات نظامی توسط این گروه (سازمان مردم) که

مورد اعتماد نیست صورت گیرد. جلسه چهار نفری هم‌زمان با اشغال افغانستان توسط سوسیال امپریالیزم "شوروی" یعنی در برج جدی صورت گرفت.

بعد از سپری شدن دو جلسه مسئله اعدام انقلابی 4 نفر خاین (عفیفه عفیف، سیفی سرمعلم لیسه جامی، خواجه جلیل و امین کیوان) مطرح شد و در جلسه فیصله گردید. مسئولیت اعدام فرد اولی به "سازمان مردم" دومی به "سازمان پیکار" سومی به "ساما" و چهارمی به اخگر سپرده شد. نماینده "سازمان مردم" پیش‌نهاد هم‌کاری یک گروه دیگر را نیز نمود که در جلسه پذیرفته شد و تصویب گردید که "سازمان پیکار" و "سازمان مردم" با هم هم‌کاری نمایند و "اخگر" و "ساما" باهم. در اخیر جدی 1358 خورشیدی اولین اعدام انقلابی توسط دو سازمان ("سازمان مردم" و "سازمان پیکار") صورت گرفت. شخصی که این عمل را انجام داد جز نیک کسی نبود و سه نفر برای محافظت و خلع سلاحش موظف بودند. اعدام انقلابی دوم در اواسط دلو 1358 خورشیدی باز هم توسط این دو سازمان (پیکار و سازمان مردم) صورت گرفت که عمل توسط فرد منسوب به "سازمان پیکار" صورت گرفت و سه نفر برای محافظت و خلع سلاح فرد مذکور آماده بودند. در این عملیات جای نیک پسر عمه‌اش شرکت نمود. حینی که نماینده سازمان پیکار از پسر عمه نیک سوال می‌کند که نیک کجاست در جواب می‌گوید که به دهات نوار مرز رفته تا ایران برود. همین که نیک به ایران می‌رسد با نشر اعلامیه "چریک‌های حق پرست افغانستان" مسئولیت اعدام را به عهده می‌گیرد و چند کاپی آن را به نماینده اش (پسر عمه‌اش) می‌فرستد. وقتی پسر عمه نیک اعلامیه را به جلسه ارائه می‌کند، با مخالفت شدید نماینده اخگر روبرو می‌شود و دو نماینده دیگر حرف نماینده اخگر را می‌پذیرند، به پسر عمه نیک گوشزد می‌گردد تا به نیک اطلاع دهد که بعد از این بدون دستور کمیته، کاری انجام ندهد. در حوت 1358 خورشیدی نماینده "سازمان پیکار" دست‌گیر می‌گردد و بعد از آن کمیته فرومی‌پاشد و دو تن خاین دیگر که مسئولیت اعدام شان به دوش افراد مربوط به "ساما" و "اخگر" بود اعدام نمی‌گردند.

این که "ش. آهن‌گر" می‌گوید که:

«اولین جلسه آن که تدارک محل برگزاریش به جناح موسوم به ستمی‌ها سپرده شده بود، آن را در منزل یکی از اقوام خویش

برگزار می‌دارند...»

صحت ندارد، زیرا از اولین جلسه الی آخرین جلسه (تا زمان دست‌گیری نماینده "سازمان پیکار" و فروپاشی "کمیته نظامی") در خانه نماینده "اخگر" برگزار گردید و هیچ فردی حق شرکت در جلسه را به غیر از چهار نفر به نمایندگی چهار سازمان پیدا ننمود. در "کمیته نظامی" هیچ ستمی وجود نداشت و هم چنین در "کمیته نظامی" هیچ یک از نمایندگان مسئولیت مسلح نمودن گروه دیگر را به عهده نگرفت. زیرا صحبت گردید که هر گروه مکلف است تا به تهیه سلاح اقدام نماید، که در جلسه پذیرفته شد.

"ش. آهن‌گر" برای این که خود را «بزن بهادر مشهور» معرفی کند آشکارا به دروغ متوصل می‌شود. او می‌نویسد:

«و اما دو روز قبل از رسیدن روز موعود، نماینده "ستمی ها" به خانه آن رفیق که جهت گرفتن سلاح می آید، از انجام عمل سرباز می زند و می گوید جرئت و توانش را ندارد. رفیق ما که در جریان کار بوده، به تعویق افتادن و یا عدم عملی شدن این اعدام انقلابی را ناجایز

می شمرد و خود عامل پیاده کردن این طرح گردید که موفقانه صورت ده آن شد.»

طوری که گفتیم هیچ کس از مسئولیتی که به دوشش گذاشته شده بود تا زمان دستگیری نماینده "سازمان پیکار" شانه از زیر بار مسئولیت خالی نکرد و نگفت که «جرئت و توانش را ندارد» فقط کسی که از این مسئولیت در حوت 1358 خورشیدی شانه خالی نمود و عملاً در آن زمان اثبات نمود که «جرئت و توانش را ندارد» و "کمیته نظامی" را فروپاشاند نماینده "ساما" بود که دنبال کارش رفت و "خ.ج." را به حال خودش گذاشت.

از این که "ش. آهن گر" می نویسد که:

«نیزک اولین چریک شهری ما»، نمی دانم می خواهد چه چیزی را به اثبات برساند. در حالی که ما و حتی بسیاری از رفقای تشکیلاتی نیزک که همین حالا زنده اند به خوبی می دانیم که نیزک اولین چریک شهری "سازمان مردم" و "کمیته نظامی" است، نه «اولین چریک شهری» آهن گر و شرکاء. چرا "ش. آهن گر" در مورد کشته شدن نیزک چیزی نمی گوید که چرا و در کجا کشته شد؟

"ش. آهن گر" قسمت هفتم بحثش را این طور به پایان می رساند:

«انعکاس همه جاگیر سیاسی اش تا آنجا بود که تا مدت بیش از یک ماه صحبت و قصه این عمل شگفت انگیز (از نظر مردم) نقل محفل های مردم گشته بود. بازتاب سیاسی اش از محدوده منطقه به آن سوی مرز نیز فرا رسید تا جایی که سازمان های متعدد، هریک مدعی انجام این عمل بودند و به آن افتخار و مباحثات می کردند. که رفقا طی اعلامیه "چریک های شهری حق پرست افغانستان" با قبول مسئولیت این اعدام، تثبیت هویت کردند و بدینگونه بر ادعای دیگران خط بطلان کشیدند. چندی بعد که جبهه شرق سرک مستقر می شود، گروهی از رفقا (شهید آخندزاده و رفیق شهید حاجی غلام نبی و رفقای دیگر) ادامه کار چریک شهری را به عهده می گیرند و عملیات موثر چریکی در شهر هرات انجام می دهند. بعدها که کار روستا آن ها را در خود می پیچد و بخش شهر نیز به آن نمی رسد، لذا این بخش کار به رکود مواجه می شود؛ ولی تاثیرات شگرفش باقی است.

آن چه بیشتر در این بخش از گزارش مطرح است، تأسیس و عملکرد جبهه مستقل رفقا است در هرات (جبهه انجینران) ...»

(صفحه 21 سند)

اعدام انقلابی جنایت کاران که توسط "کمیته نظامی" متشکل از چهار گروه صورت گرفت بعد از رفتن نیزک در اواخر دلو 1358 خورشیدی به آن سوی مرز «بازتاب سیاسی» یافت. اعلامیه "چریک های حق پرست افغانستان" توسط نیزک که عضو "سازمان مردم" است به رشته تحریر در آمد و منتشر گردید. ما در مورد "جبهه مستقل" قبلاً صحبت نمودیم و واضحاً بیان داشتیم که در

زمان جنگ مقاومت علیه اشغال‌گران سوسیال امپریالیست و رژیم دست‌نشانده‌شان هیچ جبهه جنگی مستقل از هیچ گروه و سازمانی در هرات وجود نداشت.

اینک می‌بینیم که ادامه "جنگ چریکی شهری" "ساما" چه‌گونه است؟ گروه چریک‌های شهری "ساما" را از زبان "ج. ن." که شاهد زنده است بیان می‌داریم. او می‌گوید که:

«"خ. ر."، "ز. د." برادر "خ. د. م."، من،..... ده نفر به صفت چریک‌های شهری تعیین گردیدیم. برای ما کارت‌های از طریق "خاد" دادند که مشخصات ما روی آن درج بود. زمانی که سوال مطرح شد که چرا کارت‌ها از "خاد" گرفته شده، جواب این بود که ما استفاده تاکتیکی برای پیش برد اهداف خود نموده ایم. روزی در جبهه نشسته بودیم که گلوله‌های توپ از روی سر ما گذشت و به کبوترخانه اصابت نمود، من فکر کردم که دولت می‌خواهد منطقه ما را هدف قرار دهد. این موضوع را وقتی در میان گذاشتم خنده‌کنان برایم گفتند:

«برای ما کاری ندارند، منطقه غفار کل را می‌زنند.»

به دل خود گفتم که زیرکاسه نیم‌کاسه است. چند روز بعد دیدم تانک‌ها در منطقه ما رفت‌وآمد می‌کند و برای ما کاری ندارد، بعداً عملیات مشترک بالای "جمعیت اسلامی" صورت گرفت. روزی برای ما (گروه ده نفری چریک‌های شهری) وظیفه در شهر داده شد، ما را به خانه یکی از اعضای برجسته "ساما" واقع جاده بهزاد آوردند. "خ. ر." برای ما گفت که آماده باشید جای مهمی می‌رویم، با وی به راه افتادیم زمانی متوجه شدم که دروازه خاد است. ما را داخل بردند، حینی که داخل شدم مرا گریه گرفت. در داخل "خاد" رئیس "خاد" و یکی دو نفر از جنرالان روس از ما پذیرایی کردند و بعداً به سخن‌رانی پرداختند. آن‌گاه متوجه شدم که "خاد" برای ما تعیین وظیفه می‌نماید نه تشکیلات "ساما". رفتم دست‌شویی، وقتی از دست‌شویی بیرون شدم به کارگری که آن‌جا کار می‌کرد برخوردیم، او مرا شناخت و برایم گفت تو چه می‌گفتی و حالا این‌جا چه می‌کنی. تو نمی‌فهمی که این‌ها مردم ما را می‌کشند، آمدی تا با این‌ها هم‌کاری کنی. مرا سخت گریان گرفت. از "خاد" بر آمدیم، پس به خانه جاده بهزاد رسیدیم. در بین راه تصمیم گرفتیم که همراه سلاح از نزد ایشان می‌روم. خانه که رسیدیم برای شان گفتم که یک مرتبه خانه می‌روم تا از خانه خبر بگیرم. فکر کنم که آن‌ها از وضعیتم فهمیدند که اگر بروم بر نمی‌گردم، اجازه ندادند، اصرار ورزیدیم، برایم گفتند که بدون سلاح می‌توانی بروی. من سلاح‌ها را تحویل دادم و بیرون شدم مستقیماً خانه حاجی رفتم. بعد از دو روز مرا رباط سنگی فرستاد و از آن‌جا پیاده تا گلران نزد افراد "سازمان پیکار" خود را رساندم و از آن‌جا ایران رفتم. چند روز بعد در فلکه آب در مشهد "ش. آهن‌گر" را دیدم. از من پرسید چه وقت آمدی؟ جوابش را دادم و برایش گفتم که جبهه تماماً به خاد تسلیم شده‌اند، من دیگر نمی‌توانستم با آن‌ها هم‌کاری کنم. او به دفاع از جبهه برخاست. برایش گفتم که تو هم از آن‌ها دفاع می‌کنی. برایم گفت باهم در این مورد مفصل صحبت می‌کنیم. آن وقت فهمیدم که "تشکیلات جبهه" مستقیماً تحت رهبری "تشکیلات مشهد" و شخص "ش. آهن‌گر" حرکت می‌کند. از مشهد تهران رفتم. در منطقه توپ‌خانه داخل یک خانه چندین اطاق از هراتی‌ها بود و هادی چینی فروش هم همان‌جا اطاق داشت، من به

اطلاق او رفت و آمد داشتیم. روزی به اطاقش رفتم برایم گفت که از تهران به جای دیگر برو، زیرا سامایی‌ها پشت تو می‌گردند. بعد

شیراز رفتم و همیشه بین شیراز، تهران و مشهد رفت آمد نمودم تا این که جبهه فروپاشید.»

همان طوری که بیان داشتیم که "ش. آهن‌گر" هم به جعل تاریخ مهارت دارد و هم به وارونه جلوه دادن حقایق. همان طوری که روزی

از "سازمان مارکسیست - لنینیست افغانستان" دفاع می‌کرد و حقایق را در مورد تاریخچه سازمانش وارونه جلوه می‌داد و به جعل

تاریخ می‌پرداخت. امروز با بیرون نمودن سند "محفل هرات وارد جنگ مسلحانه می‌شود" دست به جعل کاری دیگری زده است.

برای این که ذهن خواننده در مورد تقلب کاری و جعل تاریخی "ش. آهن‌گر" روشن تر گردد گوشه‌ای از جعل تاریخی گذشته

"سازمان مارکسیست - لنینیست افغانستان" را بازگو می‌کنیم. در شماره اول عقاب "سازمان مارکسیست - لنینیست افغانستان"

را چنین معرفی می‌نماید:

«سازمان مارکسیست - لنینیست افغانستان (MLOA) در جریان جنگ مقاومت خلق ما علیه تجاوز شوروی در سال 1358

شمسی به دست جمعی از فرزندان پاکباز و نامدار خلق افغانستان پا به عرصه وجود گذاشت. یکی از شرایط تدارک و ایجاد سازمان

پذیرش مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون به عنوان اساس ایدئولوژیک آن بود. این بدان معنا است که سازمان را

مارکسیست - لنینیست های معتقد به اندیشه مائو با پیش شرط ها و بنیاد های ضروری ایدئولوژیک مارکسیستی بنیان گذاشتند.

اعضاء و ادامه دهندگان راستین آن تا هم اکنون به همان باور و اعتقاد مبارزه می کنند. این سازمان به منظور تثبیت نقش

پیشآهنگی طبقه کارگر در انقلاب ملی - دموکراتیک از همان آوان پیدایش خود وارد عرصه جنگ مسلحانه آزادیبخش خلق

گردیده و متناسب با الزامات جنگ آزادیبخش در عرصه های متفاوت ملی و دموکراتیک بر آمد لازم کرده است.» (شماره اول عقاب

- اسد 1390 خورشیدی)

وقتی که شماره اول "عقاب" به دست ما رسید ما تصمیم گرفتیم تا یک مبارزه اصولی و سازنده را علیه منحرفینی که می‌خواهند

با جعل تاریخی گذشته تسلیم طلبانه لیبرالیستی و اسلام‌بازی‌های پراگماتیستی و هم چنین تسلیمی و تسلیم طلبی کنونی خویش

در قبال اشغال‌گران امپریالیست به رهبری امپریالیزم اشغال‌گر امریکا و رژیم پوشالی را ماست‌مالی نمایند به راه بیندازیم. ما در

شماره بیست و ششم شعله جاوید دور سوم تحت عنوان "مکشی بر یک ادعای بی‌پایه در تاریخ افغانستان" به نقد این جعل تاریخی

پرداختیم.

«وقتی ادعا می‌شود که یکی از شرایط تدارک و ایجاد "سازمان مارکسیست - لنینیست افغانستان"، پذیرش مارکسیزم - لنینیزم

- اندیشه مائوتسه دون به عنوان اساس ایدئولوژیک آن بود و این "سازمان" را مارکسیست - لنینیست‌های معتقد به اندیشه مائو با

پیش شرط‌ها و بنیادهای ضروری ایدئولوژیک مارکسیستی بنیان گذاشتند، حد اقل باید یک اعلامیه مختصر یک صفحه‌ی مبنی بر

باور "سازمان" متذکره به مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون وجود می‌داشت که در زمان به اصطلاح تأسیس آن سازمان

تصویب و نشر شده باشد. وقتی نه برنامه و آئین نامه مارکسیستی - لنینیستی - مائوتسه دون اندیشه وجود داشته باشد و نه حتی

یک اعلامیه یک صفحه‌یی که پذیرش مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه‌دون را به صورت مستند نشان دهد، روشن است که به هیچ وجهی نمی‌توان از پیش‌شرطها و بنیادهای ضروری ایدیولوژیک مارکسیستی به خاطر بنیان‌گذاری یک سازمان کمونیستی حرفی به میان آورد.

واقعیت از چه قرار است؟ آیا سازمانی به نام "سازمان مارکسیست - لنینیست افغانستان" وجود دارد یا نه؟

واقعیت ازین قرار است که از سال 1358، یعنی سالی که ادعا می‌شود "سازمان مارکسیست - لنینیست افغانستان" بنیان‌گذاری شده است، تا حدود سال 1370 هیچ نشانه‌ای مبنی بر موجودیت این سازمان وجود ندارد. اما تقریباً از دو دهه به این طرف در حد یک نام صرف در پای قطع‌نامه‌های کنفرانس‌های بین‌المللی احزاب و سازمان‌های مارکسیست - لنینیست وجود داشته است و پس از ماه اسد سال جاری علاوه از این نام، در حد انتشار یک شماره از جریده "عقاب" نیز موجود است. پس موجودیت و نام و نشان "درخشانی" است و سزاوار آن هست که مورد ارزیابی و بررسی قرار بگیرد!!

همان طوری که قبلاً گفتیم در سال 1358 دو سازمان چپ ضد سوسیال‌امپریالیست‌های شوروی در افغانستان اعلام موجودیت کردند: یکی "سازمان آزادی‌بخش مردم افغانستان (ساما)" در اوایل آن سال و دیگری "سازمان پیکار برای نجات افغانستان" در اواخر آن سال. آن چه که دست اندرکاران اصلی علم‌کننده نام "سازمان مارکسیست - لنینیست افغانستان" در مورد به اصطلاح بنیان‌گذاری "سازمان" شان در سال 1358 مدعی آن هستند، در حقیقت امر بنیان‌گذاری "سازمان آزادی‌بخش مردم افغانستان (ساما)" بوده است و نه بنیان‌گذاری یک سازمان مارکسیستی - لنینیستی - مائوتسه‌دون اندیشه با پیش‌شرطها و بنیادهای ضروری و روشن ایدیولوژیک مارکسیستی بنام "سازمان مارکسیست - لنینیست افغانستان".

دلایل زیادی برای اثبات این گفته وجود دارد، دلایلی که جای هیچ شک و شبهه‌ای در مورد درستی آنها نمی‌تواند وجود داشته باشد.» (شماره 26 شعله جاوید - دور سوم - برای معلومات بیش‌تر به این شماره مراجعه نمایید)

"ش. آهن‌گر" در اسد 1390 خورشیدی ادعای "مارکسیست - لنینیست - مائوتسه‌دون اندیشه" را داشت، اما به خوبی می‌بینیم که بعد از هشت سال دوباره به مشی اسلامی‌ستی گذشته‌شان در سال‌های 1358 خورشیدی برگشته و از آن به دفاع برخاسته است. هیچ مارکسیست - لنینیست - مائوتسه‌دون اندیشه‌ای از «طرح مشی مستقل ملی که مشعل‌دارش اندیشه پرولتاریا است و برآمدی دموکراتیک را اصولی می‌داند و در پیاده شدنش به جنبش آزادی‌بخش، در پوشش اسلامی و رادیکال» می‌کوشد پستی‌بانی و حمایت نمی‌کند.

با این حال هیچ معلوم نیست که "ش. آهن‌گر" چه مسلک و اعتقادی دارد. او گاهی مارکسیست - لنینیست - مائوتسه‌دون اندیشه است و گاهی از مشی‌بی‌دفاع می‌کند که می‌خواهد «اندیشه پرولتاریا را با برآمد دموکراتیک و با پوشش اسلامی که دین مردم افغانستان است مدغم نماید. شاید بنا به اصطلاح معروفی که در زمان شاه در ایران به "سازمان مجاهدین خلق ایران" اطلاق گردید، یعنی "مارکسیست‌های اسلامی"، بتوان او را یک "مارکسیست اسلامی" خواند. منظور از مارکسیزم اسلامی ایدیولوژی التقاطی‌ای از

مارکسیزم و اسلام است. چنین طرز تفکر التقاطی در "حزب مردم پاکستان" تحت رهبری ذوالفقار علی بوتو نیز وجود داشت. حزب مذکور در آن زمان شعار معروفی به صورت ذیل داشت: «دین ما اسلام، اقتصاد ما سوسیالیزم و سیاست ما دموکراسی است!»

قسمت هشتم

"ش. آهن گر" در قسمت هشتم صحبتش ساختمان جبهه انجینران" را این گونه بیان می دارد:

«هسته اولیه پرسونل این جبهه درهرات، تعداد معدودی ازرفقای تنظیم شده به وسیله کار پیگیر وفعال رفقای مسئول تشکیل شهرهرات می باشند، که شمار شان به ده نفر می رسید؛ وتعدادی هم هواخواه، ایشان را همراهی می کردند، ودرآن زمان هنوزنام مشخصی نداشتند. تشکیل این هسته مصادف است با میزان (۱۳۵۸ ش). طی مدت زمانی، کمیت موجود کیفیت هائی را آفرید و نیروهای صدیقی را به دورش جمع کرد وبعد ازاین که یک سلسله روابط ملی ای را نصیب شد ومتکای نسبتاً پایداری پیدا کرد؛ بنا به طرح رفقای حوزه، خواست زیر نام "شورای جانبازان افغانستان" (شجا) برآمد کند. گفتنی است که گزارش اساس گذاری آن به مرکزسازمان ارائه گردید که ضمن تأیید، مجوزادامه نشرارگان نشراتی آن را نیز به نام "حوت خونین" صادرکردند، که دریک قطعنامه سازمان درج است.» (صفحه 21 و 22 سند)

ما بحث "شورای جانبازان افغانستان" و جعل کاری "ش. آهن گر" را در قسمت های قبل به صورت مفصل مورد بررسی و تحلیل قرار داده ایم، نیازی به بحث مفصل دوباره را ندارد. اما در مورد «هسته اولیه» که «به وسیله کار پیگیر فعال رفقای تشکیل شهرهرات» تنظیم گردیده بود، باید گفت که تشکیل این گروه ده نفری نه در میزان 1358 خورشیدی، بل که در سال 1359 خورشیدی است که توسط تشکیلات سیاسی جبهه تنظیم گردیده و بنام شریک های شهری معروف می گردند که زیر نام "شورای جانبازان" فعالیت می کنند. وظیفه این چریک ها ترور شخصیت های از "جمعیت اسلامی" و بعضی "خلقی" هاست. "شرح حال این گروه ده نفری را در قسمت هفتم بیان نمودیم نیاز به بحث دوباره در این جا نیست.

اینک بحث دیگر "ش. آهن گر" را مرور می نمایم:

«شورای جانبازان» بعد از دستگیری یکی از اعضای مسئول وفعال نظامی آن، که بعد از بازگشت ازسفرایران درمسیرراه به دست دولت افتاد، درساحه نظامی دچار سرگشته گی شد وبدون رهبری پذیرفته شده نظامی ماند. بعد ازمدتی شخص موصوف (سیدآغا) روی بعضی سازش کاری های سری (که ما از آن بیخبربودیم) رها شد و واپس برمقامش تکیه زد.

دراین زمان و دراین منطقه، یکی از قوماندان های تنظیم "حرکت انقلاب" و قوماندان تنظیم "جمعیت اسلامی"، که ازمدت ها قبل اختلافات شخصی لومین مآبانه داشتند، با تکیه زدن برموضع قدرت تفنگ شان و تشدید تصادم منافع حزبی شان توسط اخوانی ها،

باهم برخورد هائی به سطح جنگ رویاروی می کردند. این هردو گروه، بر رفقای ما فشار می آوردند که باید به نفع یکی موضع گیری

کنند، ولی رفقای ما علی رغم تهدید و فشار، به چنین کاری تن نمی دادند.

رهائی "سیدآغا" از زندان و سازشکاری او و تعهدش به وفاداری با جناح "حرکت ..."، به توصیه دولت، این پروسه را تسریع نمود و رفقای جانباز ما را در مسیری کشید که هرگز تصورش نمی رفت.» (صفحه 22 سند - تأکیدات از ماست)

در این جا "ش. آهن گر" به خوبی مهر تائید بر گفته ما زده که مؤجد "شورای جان بازان" معلم سیدآقا است نه "ساما" و یا "محفل هرات" همان طوری که بیان داشتیم معلم سیدآقا قبل از این که به "ساما" به پیوند در سال 1359 خورشیدی "شورای جان بازان" را با روحیه ضد اشغال و ضد رژیم دست نشانده بنیان گذاری نمود و بعد به ایران رفت. در طبقات با بعضی از منسوبین جریان دموکراتیک نوین تماس می گیرد و خواهان هم کاری زیر نام "شورای جان بازان" می گردد که جواب رد می شنود. (شاهدان زنده اند) همین که مشهد می رسد "ش. آهن گر" او را به دام می اندازد و سیدآقا همراه با تشکیل "شورای جان بازان" به "ساما" می پیوندد. او هنوز کاملاً روحیه ضد اشغال و رژیم دست نشانده را با خود حمل می کند. بعد از چندی "ش. آهن گر" معلم سیدآقا و گروهش را از طریق جمعیت العلمای مولوی محمد نبی مسلح می نماید و به هرات می فرستد. همین که از مرز می گذرد به کمین می افتد و دست گیر می شود، دست گیری سیدآقا در بحث فوق الذکر "ش. آهن گر" نیز مورد تایید قرار گرفته است. جریان این بازداشت را به تر است از زبان یک شاهد زنده "م" که در آن زمان عضو فعال "ساما" بوده است بشنویم.

"م." جریان بازداشت سیدآقا را از زبان شخص سیدآقا این طور بیان می دارد:

«بعد از این که جبهه علناً تسلیم شد و تانک های دولتی هر سو پرسه می زد در یک خانه انجنیر "اتم" تفنگ را به سمت سیدآقا گرفت و گفت که چه گپ است. سیدآقا برایش گفت بازی بچه گانه نیست تفنگ را کنار بکش قصه را بشنو. من خواهان آمدن به جبهه و جنگ با اشغال گران شدم، "رهبری مشهد" گروه متعلق به من را از طریق جمعیت العلماء مسلح نمود، از ایران به پای گاه شورشری و کاکری آمدم، همین که از منطقه عبور نمودیم متوجه شدیم که به کمین افتادیم و از چهار سمت محاصره هستیم. افراد سلاح شان را گذاشتند. تمامی ما دست گیر شدیم. بعد از دست گیری فقط من و چهار نفر را انتخاب نمودند و بقیه را رها ساختند. تا خاد رسیدیم دو نفر دیگر را نیز آزاد نمودند و سه نفر ما را به خاد آوردند. تمام اسناد و مهر جمعیت العلماء نزد من بود. دو روز بعد سروکله یک جوان پیدا شد که او را نمی شناختم. او خود را برایم معرفی نمود و گفت که "صدیق هری" است و یک تن از اعضای "ساما" است بعد از صحبت های زیاد او مرا قانع ساخت که روابط ما تاکتیکی است. برایم گفت که تو هم به خاد تعهد بسیار که هم راه شان نمی جنگید. بعد از آزاد شدن طبق دستور سازمان کار مان را پیش می بریم. من قبول نمودم، او مرا از خاد به جبهه آورد. همین که جبهه رسیدیم دیدم تشکیلات جبهه درست است و فکر نمودم که رفقای رهبری کار شان را دقیق پیش می برند. من همه کار را از طریق "رهبری مشهد" پیش برده ام، تمام روابط ما از طریق مشهد و "نعیم ازهر" رهبری می گردید. قضیه تماماً همین

است»

طبق گفته این شاهد زنده معلوم می‌شود که "رهبری مشهد" در یک روابط تنگاتنگ با "صدیق هری" آگاهانه مسیر حرکت سیدآقا را به خاد داده اند تا آن که در جبهه کدام درد سری را برای شان ایجاد نماید و طبق برنامه "رهبری مشهد" حرکت کند. این که "ش. آهن‌گر" می‌نویسد که «ما از این سازش‌کاری‌ها بی‌خبر بودیم» دقیقاً دروغ می‌گوید. در حالی که او از جبهه و تشکیلات منظم و منضبط جبهه تعریف و ستایش می‌کند و کار فعالیت شان را تأیید می‌نماید چه‌گونه می‌تواند از تسلیمی و تسلیم‌طلبی‌های جبهه "بی‌خبر" باشد. او تشکیلات جبهه انجینران را این‌طور معرفی می‌کند:

«ساخت تشکیلاتی جبهه در این لحظه چنین بود:

1 - شورای رهبری جبهه

2 - قوماندانی نظامی جبهه

3 - کمیته فرهنگی

4 - کمیته مالی

5 - شعبه صحنی

1 - شورای رهبری مرکب از پنج رفیق - مسئول سیاسی جبهه، مسئول نظامی، قوماندان عمومی، معاون اول قوماندان عمومی

و مسئول فرهنگی - بوده است.»

کدام عقل سلیم می‌پذیرد که با چنین تشکیلاتی "رهبری" از تسلیم‌شدن جبهه بی‌خبر بماند. "ش. آهن‌گر" از عمل کرد "شورای جان‌بازان" و "چریک‌های شهری" ستایش می‌کند، و تشکیلات جبهه را توصیف می‌کند، اما از عمل کرد تسلیم‌طلبانه شان بی‌خبر است؟! برای روشن‌فکران و تمامی نیروهای انقلابی هرات به مثل آفتاب روشن است که "رهبری مشهد" مسئول تمامی تسلیمی و تسلیم‌طلبی در هرات است، نه اشخاص منفرد.

شاید "ش. آهن‌گر" از تسلیمی رفقاییش به "شورای نظار" و جبهه عوض نمودن شان به طرف دوستم و مرگ 32 تن، به شمول

نیزک، از رفقاییش در طیاره اظهار بی‌خبری نماید؟

به احتمال "قوی" که از تسلیمی و تسلیم‌طلبی خود و رفقاییش به اشغال‌گران امپریالیست تحت رهبری امپریالیزم امریکا نیز بی‌خبر باشد؟ و شاید از راجستریشن حزب شان در وزارت عدلیه رژیم پوشالی نیز اظهار بی‌خبری نماید؟ و از همه مهم‌تر از نوشتن کتاب تسلیم‌طلبانه "افغانستان الگوی دموکراسی امریکایی" نیز اظهار بی‌خبری نماید؟

"ش. آهن‌گر" و شرکاء نه تنها در زمان جنگ مقاومت علیه سوسیال امپریالیزم "شوروی" تن به تسلیمی و تسلیم‌طلبی ملی و طبقاتی دادند، بل که بعد از پیروزی احزاب جهادی مانند "سازمان‌های افغانستان" تسلیم‌طلبی طبقاتی را پیشه نمودند و پس از تسلیم‌دهی مسالمت‌آمیز قدرت توسط بقایای رژیم مزدور نجیب به دارودسته‌های جهادی، و آغاز جنگ‌های خان‌ومان سوز داخلی میان آن‌ها و ملیشه‌های تازه پیوسته به آن‌ها، تسلیم‌طلبان به بخشی از آن‌ها و جنگ‌های شان مبدل گردیدند، سلاح‌ها و مهمات

وافری به احزاب جهادی تسلیم دادند و با تسلیم شدن گاهی به این و گاهی به آن، صدمات و تلفات سنگینی را متحمل گردیدند. مرگ 32 تن به شمول نیزک در تنگی تاشقرغان نمونه بارز این تسلیمی و تسلیم طلبی است و تا کنون بدون هیچ شرم و عاری از این کشته شدگان تجلیل می نمایند.

زمانی که سروکله طالبان پیدا شد بازهم آن‌ها بخشی ازین جنگ در طرف جهادی‌ها - ملیشه‌ها بودند و به بازی میان نیروهای ارتجاعی ادامه دادند. پس از حادثه 11 سپتامبر سال 2001 در امریکا و راه افتادن جنگ تجاوزکارانه سپاهیان اشغال‌گر امریکایی و متحدین شان، به بخشی از قوای پیاده اشغال‌گران تبدیل گردیده و نقش قوای پیاده اشغال‌گران کشور توسط آن‌ها را بر عهده گرفتند. در شکل‌دهی به رژیم دست‌نشانده اشغال‌گران امپریالیست نیز سهم فعال گرفتند. با خزیدن در درون رژیم دست‌نشانده چوکی‌های تا سطح وزارت، وکالت و ولایت از آن خود ساختند و به این طریق در خدمت اشغال‌گران امپریالیست درآمدند. آن‌ها به این کار بسنده نکردند، بل که در کمپاین‌های انتخاباتی ریاست جمهوری، پارلمانی، شوراها و ولایتی و لویه جرگه‌های فرمایشی سهم فعال گرفتند. به همین علت بود که شاه شجاع سوم (حامدکزی) با افتخار از حضور تمامی نیروهای سیاسی جامعه، از جمله این تسلیم‌شده‌های سابقاً منسوب به "شعله‌بی" ها، نیز یاد نمود و رژیمش را رژیمی دارای پایه‌های وسیع اجتماعی خواند.

خزیدن در زیر بیرق این وضعیت اسفبار بود که تسلیم‌شدگان و تسلیم‌طلبان روز به روز به اصطلاح پایه‌های توده‌یی خود را از دست دادند و پیوسته کاهش یافتند.

آن‌ها درین مرحله نیز سعی کردند درفش استقلال "جریان" را کاملاً زیر خاک مدفون نگه دارند و در زیر بیرق جریان بیگانه "جهادی‌ها"، علیه "طالبان" به اصطلاح "مقاومت" کردند. و سپس زیر بیرق اشغال‌گران امپریالیست به رهبری امپریالیزم اشغال‌گر امریکا نیز کمر خدمت را بستند.

جای این‌که "ش. آهن‌گر" علت اصلی این همه تسلیمی و تسلیم طلبی‌های گذشته و کنونی را در وجود "مشی تدوین شده اسلامی - تازه اندیشی" خود و شرکاء جستجو نماید، برعکس آن‌را در وجود اشخاص منفرد بررسی می نماید.

چرا "ش. آهن‌گر" نمی‌خواهد با موضع‌گیری صریح و روشن از تسلیمی و تسلیم طلبی گذشته و حال به انتقاد بپردازد؟ دلیلش واضح و روشن است و آن اینست که با این کار عمق و گسترش این روند اسارت‌بار بیش‌تر روشن می‌گردد و چنین موضع‌گیری دامن خودش را نیز خواهد گرفت. اما او این مطلب را درک نکرده که با انتقاد صریح به مسئله تسلیمی و تسلیم طلبی و با بیان حقایق می‌تواند دامن خود را از آلودگی پاک نماید و مسیر درست و اصولی را برگزیند. تا زمانی که "ش. آهن‌گر" فردی از خود راضی بوده و به مسایل برخورد لیبرال منشانه نماید هرگز نمی‌تواند خود را از چنگال تسلیمی و تسلیم طلبی برهاند.

به بحث دیگر "ش. آهن‌گر" توجه نمایید:

«اواسط سال (۱۳۵۹ ش) گروهی سی نفری از رفقای ما که از خارج از کشور (در نتیجه کار رفقا در ایران) آماده شده و در "جبهه نیمروز" تدارک تسلیحاتی می‌بینند، با سی نفر متحدین خود، بعد از یک راه پیمائی پیاده طولانی (از نیمروز تا هرات و از بین کوه‌ها

و دره ها) که در جبهات سر راه نیز تاثیرات شگرف گذاشتند، و برخوردی شدید با دولت، که در راه شان کمین گرفته و با تانک و توپ و چندین فروند هلیکوپتر و طیارات مگ بر سرشان ریخت، با تحمل تلفاتی سنگین (۲۱ نفر شهید) مسافه ای مرز نیمروز و پاکستان تا هرات را پیاده طی می کنند و به گروپ رفقا در شرق هرات می پیوندند.

به زودی با آمدن گروپ تازه دم رفقا، جبهه، به عنوان یک جبهه مستقل، زیر پوشش "جمعیت علما"، که با اثرگذاری رفقای ما در دفترش، مورد حمایت دفتر حوزه غرب "حرکت ... قرار گرفت؛ در جهت جلب و جذب روشنفکر به صفوف جنگ آزادیبخش و راه گشای عمل انقلابی مردم، جانی دوباره یافت و نام "جبهه انجینران" گرفت. این جبهه نوپا طی چندین عمل از قبل تنظیم شده، ضربات چشمگیری - که در آن زمان و در آن محل نظیرش کمتر سراغ می شد - بر روس ها و کوبائی ها و نوکران شان وارد ساخت و نام "جبهه انجینران" سرزبان ها افتاد.» (صفحه 22 و 23 سند - تاکیدات از ماست)

این بحث که جبهه «زیر پوشش "جمعیت العلماء"» یک «جبهه مستقل» خوانده می شود کاملاً مسخره و خنده آور است. کدام عقل سلیم می پذیرد که جبهه «زیر پوشش "جمعیت العلماء"» یک «جبهه مستقل» باشد؟ چرا "ش. آهن گر" این جبهه را "مستقل" می نامد. دلیلش واضح است. زیرا "مشی تدوین شده آیزک" یک وجه مشترک کامل با جمعیت العلماء دارد و آن "شعار جمهوری اسلامی" است.

هرگاه آمدن "گروه سی نفری خارج از کشور" در اواسط سال 1359 خورشیدی به جبهه «در جهت جلب و جذب روشن فکر به صفوف جنگ آزادیبخش و راه گشای عمل انقلابی مردم، جانی دوباره یافت» پس چرا این جبهه چند ماه بعد یعنی در اوایل سال 1360 خورشید دچار بحران گردید؟ یک چیز از بحث "ش. آهن گر" مشخص می گردد، زمانی که او قلم بردارد هیچ هدفی جز توصیف خود و وارونه جلوه دادن حقایق را ندارد. چنان چه می گوید که:

«این جبهه نوپا طی چندین عمل از قبل تنظیم شده، ضربات چشمگیری - که در آن زمان و در آن محل نظیرش کمتر سراغ می شد - بر روس ها و کوبائی ها و نوکران شان وارد ساخت و نام "جبهه انجینران" سرزبان ها افتاد.»

در سال 1359 خورشیدی جبهه انجینران مصروف جنگ با جمعیت اسلامی بود نه روس ها و کوبائی ها. این یک حقیقت است که "ساما"ئی ها در جبهه "بزن بهادر مشهور" (کاکا فیض الدین) در غرب سرک در قریه جفرتان ولسوالی انجیل ولایت هرات شجاعانه علیه روس ها و کوبائی ها جنگیدند نه در شرق سرک. بعد از این عملیات بود که "بزن بهادر مشهور" روابط دولتی پیدا نمود. و در حقیقت جبهه های پوششی "ساما"ئی ها در شرق و غرب سرک کاملاً در دام تسلیمی و تسلیم طلبی ملی قرار گرفت. چرا "ش. آهن گر" این همه حقایق را وارونه جلوه می دهد؟ علت آنست که او می خواهد تا تسلیمی و تسلیم طلبی خود و شرکاء (رهبری) را «جنگ آزادیبخش و عمل انقلابی» جا بزند. واقعاً بعد از همه این تسلیمی ها و تسلیم طلبی ها به کار برد کلماتی مانند "انقلابی" و "جنگ آزادیبخش" وقاحت تسلیم طلبانه می خواهد. به نظرم که انقلابیون کشور این استدلال را با نیشخند پاسخ می دهند و این صدا فقط برای گوینده اش خوش آیند است. این موضوع را قبلاً هم روشن ساختیم که "محفل" و یا "سازمانی" که یک سرش به

جمعیت‌العلماء و سر دیگرش به سوسیال‌امپریالیزم اشغال‌گر "شوروی" بند باشد، مبارزاتش نه انقلابی است و نه هم آزادی‌بخش. مبارزات انقلابی و جنگ‌های آزادی‌بخش به مشی انقلابی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی نیاز مند است نه مشی اسلامیستی - رویزیونیستی که «اندیشه پرولتاریا را با برآمد دموکراتیک و پوشش اسلامی» ادغام نماید و شعار "جمهوری اسلامی" را سر لوحه کار مبارزاتی‌اش قرار دهد.

قسمت نهم

قسمت نهم بحث "ش. آهن‌گر" مربوط به ساخت ارتباطی جبهه است:

«جبهه در شکل اولیه اش اصولاً در رابطه ارگانیک با تشکیل هرات بمنابه پشتگاه معتبر و در دسترس جبهه و بخشی از کارآن تشکیل بوده است که فراورده های سیاسی - نظامی و حتی تشکیلاتی خوبی دارد. ولی با شاخه بندی های بعدی در تشکیلات مرکز در کابل، که ناشی از عدم مرکزیت واحد تشکیلاتی می شد، این رابطه ارگانیک به روابطی گونه گونه و مجزا از هم بدل شد. پلورالیسم تشکیلاتی سخت دامگیرش شد و جبهه را از مرکزیت واحد به دور کشید. (داکتر صدیق که هیچگاهی ربطی به محفل و تشکیلات هرات نداشته و یک جاسوس حرفه ای بود با استفاده از این جو به واحد کابل نفوذ کرد و از آن طریق به هرات رفت).

تشکیل شهر هرات هم با نفوذ همین عنصر جاسوس راه یافته از چینل مرکز (کابل)، که خود را نماینده مرکزیت سازمان معرفی می کرد، دویارچه شد، و با تشدید نفوذ خائنین به جنبش مردم و مبارزه سخت، ولی کم ثمر، رفقای سالم هرات با آن ها، که درین راه جان دادند، برای مدتی به انحصار خود فروختگان درآمد. داکتر صدیق سخت می کوشید از پیوند رفقا به رهبری حوزه غرب در ایران، جلو بگیرد؛ علیرغم این فتنه گری، رفقای که تاب تحمل چنین وضعی را نداشتند، و از طرفی استبداد جواسیس آن ها را تحدید و به زائیده خویش بدل می نمود، راهی ایران شدند، که رهبری حوزه غرب در آن جا مستقر و یگانه امید شان مانده بود. با پاشیدن تشکیل واحد و اصولی شهر هرات و عدم توان مرکز سازمان (کابل) در برقراری مجدد ارتباط، رابطه سازمانی تشکیل هم به انقطاع کشید. هر چند قسمت سالم جبهه تلاش هائی در زمینه نمود و در بحرانی ترین لحظات رفیقی را به مرکز فرستاد؛ ولی نه تنها موفق به تأمین ارتباط با مقامات مسئول نگشت، بلکه در نتیجه اختلافات درونی مرکز، قاصد حوزه به دست مشتکی نادان و عقده ای، که خود را سازمانی می پنداشتند، مظلومانه کشته شد. فقط تشکیل حوزه غرب (رهبری آن مستقر در ایران)، با آن که تا مدت ها از این مسایل بی خبر گذاشته شده بود، با تلاش های پیگیرش روابطی با جبهه، ولواندک، توانست برقرار کند و در نهایت به کمکش بشتابد.

جبهه با نفوذ جواسیس، به دویبخش سالم و اصولی، و ناسالم و غیراصولی منقسم شد. قسمت سالم آن که از رابطه گیری به مرکز سازمان عقیم مانده بود، و از طرفی تشکیل ضربت دیده شهر هرات را پشتگاهی برای خود نمی دانست، در رابطه مستقیم با رهبری حوزه غرب در ایران شد، تا از آن طریق حل مسئله کند. قسمت ناسالم جبهه همواره بر فیصله های مندرآوردی خویش مهر مرکزیت

سازمان، وگاهی به طور هنرمندانه ای دستخط رهبری حوزه غرب در خارج از کشور را می چسباند تا بحرینان غلبه کند. رابطه دو قسمت جبهه به رابطه زیرکانه و سیاست مدارانه، به جای ضوابط تشکیلاتی، تبدیل شد.

آن قسمت از اکثریت جبهه که سالمش می نامیم، شامل رفقائی بود که خود را وارث بالقوه و بالفعل شهدای پاکباز و صادق خویش می دانست، که تعدادی از رفقای مؤسس جبهه، رفقای اعزامی از خارج کشور (ایران) و تعدادی از رفقائی که از بخش مرکز کابل بدان پیوسته بودند و چون تنی واحد به دور هم حلقه زده بودند، ترکیب این قسمت را می ساختند. قسمت ناسالم جبهه شامل "سیدآغا" و روابط شبکوی او و قسمتی از اقوام وی می شدند. این قسمت به رهبری جاسوس حرفه ای دشمن، "داکتر صدیق"، خائنانه و دو رویانه بخشی از روابط ناپخته جبهه ای را با خود به گمراهی کشاندند، که از همان آوان با مقاومت و رویارویی سخت و پیگیر رفقای سالم جبهه مواجه شدند. جریان رابطه این بخش گمراه با دشمن، هیچ ربطی به تشکیلات اصلی هرات و رفقای جانباز جبهات هرات ندارد و توسط همان جاسوس شناخته شده از کابل شکل گرفته و انجام شده است.» (صفحات 25-26 - سند - تأکیدات از ماست)

طوری که بیان نمودیم رابطه گیری "تشکیل هرات" با جبهه بعد از تشکیل "ساما" است. این رهبری هم از طریق "خ. ر." که خیلی با شیرآقا چونگر نزدیک است و هم از طریق ابوبکر کفتر (کبوتر) فروش که هم رابطه با شیرآقا دارد و هم رابطه با "ش. آهن گر" برقرار می کند، و چند نفر از "ساما"یی ها را روانه جبهه می نماید، این ارتباط گیری ابتدایی دقیقاً «در رابطه ارگانیک با تشکیل هرات» (رهبری مشهد) قرار دارد. زمانی که جبهه انجینران ساخته می شود، "ساما" تشکیلاتش را در درون جبهه به شکل زیر می سازد:

«ساخت تشکیلاتی جبهه در این لحظه چنین بود:

1 - شورای رهبری جبهه

2 - قوماندانی نظامی جبهه

3 - کمیته فرهنگی

4 - کمیته مالی

5 - شعبه صحی

1 - شورای رهبری مرکب از پنج رفیق - مسئول سیاسی جبهه، مسئول نظامی، قوماندان عمومی، معاون اول قوماندان عمومی و مسئول فرهنگی - بوده است.

2 - قوماندانی نظامی جبهه شامل اجزای زیر بود:

مسئول نظامی، قوماندان عمومی، معاونین قوماندان عمومی، که یکی از آن ها مسئول آموزش تئوری های نظامی بوده، و فرماندهان گروپ های نظامی.

3 - کمیته فرهنگی از مسئول فرهنگی و کادرهائی چند ترکیب گردیده بود. این کمیته ضمن تهیه اوراق و اعلامیه ها، مسئول تهیه و تدریس مواد آموزشی به اعضای جبهه و تشکیل حلقات سواد آموزی به مردم قریه های تحت پوشش کاری جبهه بود.» (قسمت هشتم - ساختمان جبهه - صفحه 24 سند)

بعد از ساخت این تشکیلات گروه های دیگر منسوب به جریان دموکراتیک نوین که عضویت کدام سازمانی را ندارند به این جبهه می پیوندند. به طور مثال "ا. ح" از گلران و "ا. ب" از غرب سرک با گروه های شان به سمت شرق سرک هرات به "ساما" بی ها ملحق می شوند. جبهه انجینران در حقیقت نه بر محور وحدت ایدئولوژیک، بل که بر محور وحدت سیاسی تشکیل گردیده بود. البته رهبری جبهه توسط تشکیلات فوق الذکر که از "رهبری مشهد" دستور می گرفت پیش برده می شد. "رهبری مشهد" و در رأس آن "ش. آهن گر" این جبهه را فقط در محور یک قتل گاه جمع نموده بود، از این قتل گاه فقط اشغال گران سوسیال امپریالیست و رژیم دست نشانده شان سود بردند، نه "رهبران" تسلیم شده در مشهد.

جبهه انجینران واقعاً از شجاعت خوبی برخوردار بود، این جبهه دارای کادرهای نظامی خوبی بود و از خودگذشتگی شان بی نظیر بود. تمام گروه های متحد شده با روحیه ضد اشغال و ضد رژیم دست نشانده به این جبهه پیوستند. آن ها در ابتدا از نیات شوم تسلیم طلبانه "تشکیلات ساما" و رهبری نشسته در مشهد اطلاعی نداشتند و بعد از پیوستن به جبهه متأسفانه غیر آگاهانه در دام تسلیم طلبی افتادند، تعدادی از رزمندگان سلحشور این جبهه در مبارزه به کام مرگ رفتند. ما «فرآوردهای سیاسی - نظامی و حتی تشکیلاتی خوبی» سراغ نداریم. و اگر چنین دست آوردی وجود می داشت "ش. آهن گر" با افتخار آن را بیان می نمود.

ما بارها بیان نمودیم که "ساما" بدون حل اختلافات ایدئولوژیک - سیاسی و به طور میکانیکی تشکیل گردید. در تشکیل "ساما" چهار گروه متحده ("تازه اندیشان") که "محفل هرات" و در رأس آن "نعیم ازهر" و "ش. آهن گر" قرار داشتند و بخشی از آن بودند، نقش موثری داشتند. بعد از کنگره اول "ساما" رهبری عملاً به دوش "تازه اندیشان" افتاد که مشی اسلامیستی - رویزیونیستی خویش را به عنوان برآمد بیرونی زیر نام "اعلام مواضع ساما" به جنبش ارائه نمودند. از زمان پخش "اعلام مواضع ساما" این سازمان عملاً به سمت تسلیم طلبی و تسلیمی افتاد.

مبارزه سختی در درون "ساما" بین طرفداران برنامه "ساما" و طرفداران "اعلام مواضع ساما" ("تازه اندیشان") به وقوع پیوست. زمانی که "اعلام مواضع ساما" منتشر می گردد، طرفداران برنامه "ساما" علیه "تازه اندیشان" به مبارزه سختی دست می زنند.

چنانچه "ش. آهن گر" بر این گفته ما مهر تأیید می زند و می گوید که در تشکیلات مرکزی «عدم مرکزیت واحد تشکیلاتی» وجود داشت، اما او هیچ گاه نمی خواهد که «عدم مرکزیت واحد تشکیلاتی» را ناشی از خط ارتجاعی اسلامیستی - رویزیونیستی "تازه اندیشان" که توسط "محفل هرات" و در رأس آن "نعیم ازهر" و "ش. آهن گر" قرار داشت بررسی نماید، بل که می خواهد در وجود اشخاص منفرد بررسی نماید. "ش. آهن گر" تمام تسلیمی و تسلیم طلبی را مربوط به "داکتر صدیق" به عنوان «یک جاسوس

حرفه‌ای» می‌نگرد. "ش. آهن‌گر" می‌گوید که با نفوذ "داکتر صدیق" به جبهه انجینران این جبهه عملاً «دوپارچه می‌شود» و این دو پارچه را به افراد سالم و ناسالم تقسیم می‌کند. "ش. آهن‌گر" تسلیمی با این عمق و پهنا را فقط مربوط "داکتر صدیق" و "معلم سیدآقا" می‌داند. او تلاش دارد تا خود و شرکاء (رهبری مشهد) را از این تسلیمی و تسلیم‌طلبی برائت داده و خود را از تسلیم‌طلبی با این عمق و پهنا «بی‌خبر» وانمود سازد.

"ش. آهن‌گر" با محدود نمودن تسلیمی و تسلیم‌طلبی به اشخاص منفرد یک هدف را دنبال می‌کند و آن این‌که «خود و رفقای مدبری [را] که تدوین‌کننده مشی ارتجاعی اسلامیستی – رویزیونیستی" اند برائت دهد. انقلابیون کشور به خوبی آگاهند که عمق و پهناهای این تسلیمی و تسلیم‌طلبی مربوط به مشی ارتجاعی اسلامیستی – رویزیونیستی است که «توسط رفقای مدبر و کار کشته» "ش. آهن‌گر" تدوین گردید و به نام "آیژک" معروف گردید، می‌باشد، نه اشخاص منفرد. کتاب "افغانستان الگوی دموکراسی امریکایی" گویای این تسلیمی و تسلیم‌طلبی و ادامه مشی اسلامیستی "آیژک" است.

"ش. آهن‌گر" هرگز حاضر نیست که عمق این انحراف ایدئولوژیک – سیاسی را در مشی تدوین شده ارتجاعی اسلامیستی "محلی هرات" ببیند، به همین علت وانمود می‌سازد که بعضی "گرایش‌های ناسالم" قاطعیت سیاسی رهبری جبهه انجینران را در هرات از بین برده و استحکام تشکیلاتی آن‌را برهم زده است. در حالی که نه "ساما" و نه "محفل هرات" هیچ‌گاه از قاطعیت سیاسی برخوردار نبوده و همیشه تلاش داشتند تا با استفاده از "هر وسیله ممکنه" قدرت را به دست گیرند. چنان‌چه قبل از اشغال افغانستان توسط سوسیال‌امپریالیزم "شوروی" "ساما" دنبال کودتا بازی رفت و "محفل هرات" برای این‌که بتواند به نیروی بدل شود به دنبال امکانات (پول و سلاح) ابتدا سرتعظیم به درگاه جمعیت‌العلماء مولوی محمد نبی فرود آورد و بعد به آستان سوسیال‌امپریالیزم و رژیم دست‌نشانده بوسه زد. بر "ساما" و "رهبری مشهد و جبهه انجینران" نه گرایش‌های ناسالم، بل که مشی رویزیونیستی "تازه اندیشی" مسلط بوده و تمام فعالیت‌های علنی‌اش در جبهات تحت درفش "اعلام مواضع" با "شعار جمهوری اسلامی" و شعار "الله اکبر" صورت گرفته و هیچ‌گاهی از قاطعیت سیاسی انقلابی برخوردار نبوده است.

ما به خوبی آگاهیم که "محفل هرات" و "ساما" نه تنها نتوانست بحران تیوریک و تشتت تشکیلاتی در درون "ساما" را حل کند، بل که بحران تیوریک و تشتت تشکیلاتی را بیش‌تر از پیش دامن زد. همین دامن زدن به بحران تیوریک و تشتت تشکیلاتی باعث گردید تا مشی ارتجاعی – اسلامیستی بر "ساما" مسلط گردیده و سبب تسلیمی و تسلیم‌طلبی ملی و طبقاتی "محفل هرات" و "ساما" گردد. همین بحران ایدئولوژیک و تشتت تشکیلاتی در "ساما" باعث گردید که "ش. آهن‌گر" و شرکاء نتوانستند خود را از تسلیمی و تسلیم‌طلبی ملی کنونی در قبال اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی نجات دهند.

"ش. آهن‌گر" با چشم‌پوشی از این انحرافات عمیق ایدئولوژیک – سیاسی می‌خواهد تسلیم‌طلبی ملی خود و شرکاء را تا سطح گرایش‌های ناسالم فکری اشخاص پایین آورد، و آن را متعلق به یکی دو فرد "ناسالم" جا بزند؛ در حالی که اصل تثبیت شده این است که در یک تشکیل سیاسی خط تعیین‌کننده است نه اشخاص منفرد در درون تشکیل.

آقای "ش. آهن‌گر" این را به خوبی می‌داند که طرح مشی اسلامیستی شان با خواست و "شعار جمهوری اسلامی" هیچ فرقی با خواست نیروهای ارتجاعی مذهبی در منطقه نداشته و ندارد. اما "تجاهل عارفانه" می‌نماید و خود را به ناهمپی می‌زند. بعد از کودتای ننگین هفت ثور 1357 خورشیدی نیروهای ارتجاعی فیودالی زمینه‌ساز برای خواست نیروهای ارتجاعی - مذهبی شان را یافتند. آن‌ها به طور واضح و روشن خواست‌ها و شعارهای طبقاتی شان را برای برقراری جمهوری اسلامی با شعار انقلاب اسلامی مطرح کردند و به این ترتیب چهره‌ی ضد کمونیستی خویش را عریان نمودند. "محفل هرات" نیز به دنبال این خواست دوید و شعارهای ارتجاعی - مذهبی را مطرح نمود و بدین ترتیب آگاهانه و یا ناآگاهانه در خدمت اهداف ضد کمونیستی ارتجاع فیودالی و امپریالیسم غرب قرار گرفت. این نصفی از مصیبت بود. این وقتی به مصیبت بزرگ تبدیل گردید که "محفل هرات" به طور خاص و "ساما" به طور عام با بیرون نمودن اعلام مواضع با مسلمان‌نمایی‌های صادقانه و یا کاذبانه نتوانست نیروهای تحت رهبری‌اش را حتی از وحشی‌گری‌های نیروهای ارتجاعی فیودالی نجات دهد، و عملاً خود را در دام تسلیمی و تسلیم‌طلبی ملی انداخت.

تشکیل هرات و جبهه‌ی تحت رهبری‌اش در هرات در حقیقت یکی از چهار بخش تشکیل دهنده‌ی "تازه اندیشان" "ساما" می‌باشد. فعالیت این بخش گرچه به طور مشخص و علنی به نام "ساما" مسمی نگردید، اما با پیاده نمودن مشی اسلامیستی خویش به طور آشکار چهره‌ی ضد کمونیستی را به خود گرفته بود.

خواننده زمانی که به عمق این فاجعه توجه نماید به خوبی درک می‌کند که علت اصلی تسلیمی و تسلیم‌طلبی ملی و طبقاتی "ساما"

ناشی از همین مشی انحرافی است که توسط "محفل هرات" ارائه شده و توسط چهار گروه متحده (تازه اندیشان) تأیید و در «برنامه‌ی ساما از آن بهره گرفته» شده، می‌باشد، نه گرایش‌های ناسالم اشخاص منفرد. در مورد جبهه‌ی انجینران و رابطه گرفتن آن با مرکز در سند چنین گفته شده است:

«در بحرانی‌ترین لحظات رفیقی را به مرکز فرستاد؛ ولی نه تنها موفق به تأمین ارتباط با مقامات مسئول نگشت، بلکه در نتیجه اختلافات درونی مرکز، قاصد حوزه به دست مشتی نادان و عقده‌ای، که خود را سازمانی می‌پنداشتند، مظلومانه کشته شد. فقط تشکیل حوزه‌ی غرب (رهبری آن مستقر در ایران)، با آن که تا مدت‌ها از این مسایل بی‌خبر گذاشته شده بود، با تلاش‌های پیگیرش روابطی با جبهه، ولواندک، توانست برقرار کند و در نهایت به کمکش بشتابد.» (صفحه 25 سند - تأکیدات از ماست)

برای معرفی نمودن به‌تر «قاصد حوزه» به "ح. ص." یکی از اعضای کنونی یک بخش "ساما" و رفیق عزیز "ش. آهن‌گر" که قبلاً "ش. آهن‌گر" را آدم خودسر معرفی می‌کرد و اکنون نظر به کدام دلایل خاصی، که دقیقاً نمی‌دانیم، با این "خودسر" رابطه پیدا نموده و اسنادش را در منطقه پرنس و تکثیر می‌نماید مراجعه نموده و قصه‌ی این قاصد را که از نزدیکانش می‌باشد می‌شنویم.

«من احمد را در کابل محکم گرفتم و با وی زیاد در مورد تسلیم شدن "ساما" در هرات و کوه دامن صحبت کردم. برایش گفتم که این رهبران شما را به قتل گاه می فرستند. هرگاه در این جبهات کشته شوید تاریخ به عنوان خاین ملی شما را محکوم می نماید. بیا با هم ایران برویم تا از این تسلیمی نجات پیدا کنید. بالاخره باهم به تفاهم رسیدیم که با هم از کابل هرات رفته و از آن جا به ایران برویم. روز موعود وقتی به میدان هوایی کابل رفتیم دیدم داکتر صدیق آن جاست. برایم گفت هرات می روی، گفتم بلی. وقتی طیاره نشستیم که دیدم که تقریباً به تعداد 40 نفر با احمد همراه بودند. زمانی که میدان هوایی هرات رسیدیم تانک ها ما را تا هرات همراهی نمود. زیرا در آن وقت بدون تانک امکان رد شدن از کوچه هندوان نبود. وقتی هرات رسیدیم آن افراد را خانه آوردیم و احمد رفت. من به افراد گفتم خودتان به چشم سر دیدید که تانک های دولتی ما را تا شهر هرات همراهی نمود و تا جبهه هم به همین طریق است. به خود بیایید که این مردم همه به اشغال گران تسلیم اند. از شما می خواهیم که به این ذلت و خفت تن ندهید، من و احمد قرار داریم که ایران برویم، پس همه باهم ایران می رویم. همین که احمد آمد همه با احمد طرف جبهه رفتند. بعد از بردن آن ها احمد آمد و خواست تا مرا نیز جبهه ببرد من نرفتم و هر قدر با او در مورد تسلیمی رهبران به اشغال گران و رژیم صحبت نمودم فایده نکرد او جبهه رفت و من دوباره با مشکلات کابل رفتم. حینی که کابل رسیدم سر وظیفه عسکری رفتم. از آن زمان به بعد احمد را دیگر ندیدم. تا این که خبر مرگش را شنیدم. بعضی ها می گفتند که او را رفقای کشته اند و بعضی می گفتند که او را دولت کشته است.»

این است قضیه اصلی آمدن "احمد" به هرات که بعداً به عنوان قاصد از طرف "ش. آهن گر" به کابل فرستاده می شود. "ح. ص." چون حجرالاسود را بوسیده (!! دروغ نمی گوید، از وی سوال می کنیم که خدمت به اشغال گران و رژیم پوشالی زیر عنوان عسکری خیانت ملی محسوب نمی گردد؟ او به جبهه نرفت که تسلیم طلبی و خیانت ملی است، اما سه سال "وظیفه مقدس عسکری" را به دروازه خانه نظر محمد خان شیندندی وزیر داخله رژیم پوشالی گذراند! او این مقام را توسط یکی از دگروالان خلقی که از نزدیکان وی می باشد به دست آورد!! باز هم از "ح. ص." سوال می کنیم که این خیانت ملی نیست؟

احمد (قاصد) کیست؟

احمد قبل از این که توسط رژیم دست نشانده به اصطلاح دست گیر شود از طرف "نعیم ازهر" به عنوان مسئول چریک های شهری کابل گمارده می شود. قبل از آن "نعیم ازهر"، به عنوان عضو دفتر، و "داکتر صدیق" به عنوان نفوذی "ساما" در "خاد" و مرتبط به پرچمی ها و "نجیب گاو"، مخفیانه یک گروه به اصطلاح چریکی از روابط خودشان در کابل از سایر اعضای دفتر سیاسی "ساما" ایجاد می کنند. این گروه ترور بعضی از حریفان "خلق" پرچمی ها را در کابل برعهده می گیرد و در برابر هر ترور یک مقدار اسلحه و مهمات از پرچمی ها دریافت می نماید. سپس این سلاح ها و مهمات از طریق طیاره و به نام اموال "خاد" به شهر هرات فرستاده می شود و از "خاد هرات" به "جبهه" فرستاده می شود. ترور والی سابق هرات در کارته سخی کابل باعث معروفیت این گروه

می‌گردد و موقعی که مسئول سابق چریک‌های شهر کابل در جریان یکی از عملیات‌های چریکی داخل شهر کابل جانش را از دست می‌دهد، "احمد" به عنوان کسی که مسئولیت ترور والی سابق هرات را برعهده داشته است، از طرف "نعیم ازهر" به عنوان مسئول چریک‌ها پیش‌نهاد می‌گردد و پیش‌نهادش مورد پذیرش قرار می‌گیرد.

تعدادی از چریک‌های شهری کابل او را به عنوان مسئول قبول ندارند و میان شان تشنج ایجاد می‌گردد، به همین دلیل "نعیم ازهر" و "داکتر صدیق" او را همراه تعدادی به هرات روان می‌کنند. احمد نه تنها روابط تنگاتنگ با "نعیم ازهر" و "داکتر صدیق" دارد، بل که روابط عمیق و مستحکمی با "ش. آهن‌گر" نیز دارد. حینی که او کابل می‌رود، یک سال از ضربه خوردن "دفتر سیاسی" "ساما" می‌گذرد. احمد یک‌جا با "نعیم ازهر" و "داکتر صدیق" در سال 1361 خورشیدی دست‌گیر می‌گردند. علت دست‌گیری شان این است که در اتاق آن‌ها در هوتل کابل از طرف "خاد" وسایل استراق سمع جابه‌جا می‌شود و "خاد" از گفت‌وگوی آن‌ها در مورد تاکتیکی بودن ارتباط شان با رژیم مزدور اطلاع حاصل می‌نماید و آن‌ها را به طور مستند دست‌گیر می‌سازد.

از جمله این سه نفر دو نفر شان (داکتر صدیق و احمد) "موفق" به فرار از زندان می‌گردند؟! "داکتر صدیق" بعد از فرار خود را به پشاور می‌رساند و با رهبری "ساما" در تماس می‌شود. طبق هدایت رهبری او به ایران می‌رود و با "ش. آهن‌گر" در تماس می‌شود. "ش. آهن‌گر" او را به جبهه گل‌ران می‌فرستد و مخفیانه دستور قتلش را به عنوان جاسوس صادر می‌نماید. "داکتر صدیق" بدون تحقیق به قتل می‌رسد.

احمد هم بعد از فرار با افراد "ساما" در منطقه کوه‌سنگی تماس می‌گیرد. او توسط یک تن از اعضا و یک تن از هواداران "ساما" مورد تحقیق قرار می‌گیرد. بعد از تحقیق، آن‌ها به این نتیجه می‌رسند که او از طرف دولت رها شده و جاسوس است. بناءً نه تنها او را اعدام می‌کنند، بل که یک تن دیگر را که عضو "سازمان رهایی" است و یک‌جا با احمد "فرار" نموده بود نیز اعدام می‌نمایند. "ش. آهن‌گر" در مورد قاصدش چنین می‌گوید:

«در بحرانی ترین لحظات رفیقی را به مرکز فرستاد؛ ولی نه تنها موفق به تأمین ارتباط با مقامات مسئول نگشت، بل که در نتیجه

اختلافات درونی مرکز، قاصد حوزه به دست افراد نادان و عقده‌ای، که خود را سازمانی می‌پنداشتند، مظلومانه کشته شد.»

قاصد "ش. آهن‌گر" موفق به تماس با رهبری سازمان (نعیم "ازهر" که مسئول دفتر سیاسی است) می‌گردد، اما همراه نعیم "ازهر" و "صدیق‌هری" دست‌گیر می‌گردد. زمانی که همراه "صدیق‌هری" به اصطلاح فرار می‌کند توسط اعضای "ساما" به عنوان جاسوس اعدام می‌گردد. کسانی که این جاسوس را اعدام نموده به نظر "ش. آهن‌گر" مردمان «نادان و عقده‌ای» است، اما "ش. آهن‌گر" و افراد تحت رهبری اش که "صدیق‌هری" را بدون تحقیق به قتل می‌رسانند «نادان و عقده‌ای» نه بل که "انقلابی و مبارز" اند!!

"ش. آهن‌گر" برای تبرئه خود و شرکاء دیدار خود را با رهبری "ساما" چنین بیان می‌دارد:

«رفقای ارجمند!

آنچنان که در این اواخر هیئت اعزامی ما به مرکز، در دیدار با رهبری توضیح داد و رهبری سازمان نیز پذیرفتند، نباید بین پدیده شوم "تسلیم طلبی" در پروان و کوهدامن با هرات یکسان سازی شود؛ این ها از اساس باهم متفاوتند. آنچنان که در تحلیل و گزارش خود رهبری سازمان به هیئت اعزامی ما گفتند: "در پروان "یاسین" و رفیقش "محصل نضاری" و در کوهدامن "انجنیر ذکریا" و "سردار" که در زمره کادرهای رهبری محل بودند، با استدلال های غلط شان به "تسلیم طلبی" درغلتیدند و دیگران را هم به گمراهی کشاندند، که محاکمه تاریخ را در پی دارند."» (پروتوکول صحبت هیئت اعزامی ما با رهبری سازمان).

«ولی در هرات مسئله چنین نیست، ما هیچ یک از این افراد را ندیده ایم و نمی شناسیم که از آن ها اثر برداشته باشیم و رفقای تشکیلات هرات و جبهه انجیران هم هرگز چنین تمایل و گرایش به این پدیده شوم، در فکر و در عمل شان نداشتند. تشکیل هرات مورد نفوذ و دستبرد جاسوس قرار گرفت و اندیشه رابطه گیری، و در تکاملش "تسلیم طلبی"، توسط جاسوس از بیرون به جبهه برده شد و رفقای هرات از همان بدو پیدایش این تومور خبیثه، نه تنها به آن تن ندادند، بلکه علیه آن به اشکال مختلف به مبارزه برخاستند. در جلسه هیئت رهبری حوزه غرب در ایران نیز که اولین بار از نفوذ چنین پدیده شومی در هرات گزارش و اطلاع حاصل شد، آن را خیانت به خلق خواندند و حکم بر مبارزه سخت و آشتی ناپذیر با آن و عوامل و مجریانش به عنوان بخشی از مبارزه با دشمن متجاوز دادند، و سپس هم خودشان، بدون کمک کسی، تا نابودی کامل آن ها از تشکیل و جبهه هرات استوار مبارزه کردند. بناءً نسبت دادن "تسلیم طلبی" به رفقای صادق، رزمنده، پاکباز و جانباز جبهات و تشکیلات هرات، که هیچ ارتباطی با آن ندارند و خون شان در مبارزه با آن ریخته شده، توطئه و خیانت بزرگیست که عده توطئه گر و پروپاگاندچی مرتکب شدند و با این خیانت کوشیدند به یکی از پاکیزه ترین بخش های جنبش انقلابی خلق ما لطمه وارد کنند. ولی با عملکرد پاکبازانه رفقای هرات، تحت رهبری حوزه غرب، در ضربت زدن بی بدیل به تومور خبیثه "تسلیم طلبی" و طرد و نفی کامل عوامل آن، و شناخت مردم از پاکیزگی و رزمندگی رفقای هرات که در طول بیش از یک دهه مبارزه صادقانه و بی ریا به دست آمده بود، چهره توطئه گران و خائنان دندوره چی نیز افشاء شد و مردم ما حرف های دروغ و بی پایه شان را نپذیرفتند.» (صفحه 26 سند - تأکیدات از ماست)

"ش. آهن گر" مدعی است که:

«در دیدار هیئت اعزامی» شان با "رهبری" مسئله تسلیمی و تسلیم طلبی در هرات حل و فصل گردیده و رهبری هم پذیرفته که «پدیده شوم تسلیم طلبی در کوهدامن و پروان با هرات یک سان نیست»

اولاً گزارشی را که "ش. آهن گر" به تاریخ 10 دلو 1361 خورشیدی به مرکز "ساما" ارائه نموده بود در قسمت دوم مورد بررسی قرار دادیم و نشان دادیم که کاملاً غلط و وارونه است. و ثانیاً این که "هیئت اعزامی" در کنفرانس سرتاسری این طور گزارش ارائه می کند:

«دو تن "سید آقا" و "داکتر صدیق" از جمله تسلیمی ها بودند که از طریق "رهبری هرات" اعدام گردیدند و "رهبری هرات" به تسلیمی خاتمه داده است.»

مرکز که از چون و چند قضیه بی خبر است این را می پذیرد. این ادعا به چند دلیل بی پایه است:

اول این که نه تنها جبهه شرق سرک تسلیم گردید، بل که جبهه غرب سرک که توسط «بزن بهادر مشهور و جذبی رفیق ولید در

زندان» رهبری می گردید نیز به رژیم پوشالی تسلیم گردید که این رابطه تا اخیر با وی حفظ ماند.

دوم - "رهبری هرات" در داخل جبهه از یک تشکیلات که دارای «شورای رهبری، قوماندانی نظامی، کمیته فرهنگی، کمیته مالی و شعبه صحی» برخوردار بود که هرکدام این تشکیلات توسط چند نفر رهبری می گردید. با چنین رهبری در جبهه که توسط "رهبری مشهد" نظاره می شود حتی یک طفل دبستانی هم قبول نمی کند که تسلیمی و تسلیم طلبی از بیرون چنین تشکیلی «مورد نفوذ و دست برد جاسوس قرار» گرفته باشد. در حقیقت تسلیمی و تسلیم طلبی در هرات ناشی از خط مشی "تازه اندیشی" است که در رأس آن "رهبری هرات" و "ش. آهن گر" قرار دارد. وقتی "ش. آهن گر" به کنفرانس سرتاسری "ساما" می رود او یک تن از افرادی را که با خاد رابطه دارد (سکندر) را به کنفرانس سرتاسری می برد. او حتی در قسمت چهاردهم بحثش عکس او را همراه خود و یک روحانی (حاجی خلیفه فقیر احمد) چاپ می کند.

طبق معلوماتی که از نزدیکان "سکندر" به دست آورده ایم چون "سکندر" به تصوف روی آورده از "ش. آهن گر" خواسته تا عکسش را از نوشته بردارد، "ش. آهن گر" عکسش را برداشته، اما نامش پابرجا مانده است. در زیر عکس "ولید و روحانی" چنین تحریر گردیده است:

«رفقا ولید (در وسط) و سکندر (طرف چپ) در جبهه، نفر طرف راست یکی از متحدان ما»

سوم - فرمانده جبهه گلران از روابط نزدیک "ش. آهن گر" به دولت تسلیم می گردد و کندک قومی می سازد او به این کار بسنده نمی کند فرزندش را به خاد روان می کند تا عضویت "پرافتخار" خاد را حاصل نماید. در چنین حالتی فامیلش در ایران تحت سرپرستی "رهبری مشهد" قرار دارد.

چهارم - سید آقا نه توسط "رهبری مشهد" بل که توسط شیرآقا چونگر هم راه ماما غلام محمد و چند تن دیگر کشته می شود. این قتل دسته جمعی زمانی صورت می گیرد که "رهبری جبهه" مجبور می شود به خواست قوماندانانی که با ایشان پیوند سیاسی داشتند تن دهند که با شیرآقا قطع رابطه نموده و او را به بهانه ختم قرآن به قتل رسانده و نیروهایش را خلع سلاح نمایند. وقتی شیرآقا از این تصمیم اطلاع می یابد او "رهبری جبهه" را به دام می اندازد. در حالی که در همان روز دو نفر شان (گلاب و ماما عظیم) توسط شیخ طلاب یک گروه تسلیم شده حزب الله و وابسته به شیرآقا کشته می شوند. در چنین حالتی "رهبری جبهه" هیچ اعتنایی به هوش دار فرماندهان جبهه نمی کند و افرادش را به کام مرگ می فرستد.

پنجم - در رأس این تسلیمی و تسلیم طلبی "نعیم ازهر" که یکی از کادرهای عالی "دفتر سیاسی" "ساما" می‌باشد، قرار دارد. او از رهبران برجسته "نازه‌اندیشان" است و "داکتر صدیق" و "احمد" از جمله افراد تحت رهبری اش می‌باشند. "نعیم ازهر" روابط تنگاتنگ با "ش. آهن‌گر" دارد.

اگر به گزارشات رهبری "ساما" و گزارشات "ولید" به رهبری "ساما" توجه نماییم به خوبی روشن می‌گردد که هر دو طرف به هم‌دیگر گزارشات دروغین داده‌اند. رهبری "ساما" چهره‌های اصلی تسلیم‌شده‌ها در کوه‌دامن را "انجنیر زکریا" و "سردار" وانمود می‌سازد، در حالی که آن‌ها "سخی" و "پیکار" بوده‌اند. "سردار" بعد از تسلیم شدن "سخی" و "پیکار" به دولت مزدور توسط کمیته مرکزی "ساما" به عنوان نماینده رسمی سازمان تعیین می‌گردد. "انجنیر زکریا" مستقلانه با دولت تماس گرفته و تماسش را مستقلانه پیش می‌برد. از طرف دیگر "ش. آهن‌گر" نیز گزارش دروغین به رهبری "ساما" ارائه می‌نماید. او وانمود می‌سازد که تسلیم‌طلبان را نمی‌شناخته و هیچ گونه پیوندی با آن‌ها نداشته است؛ در حالی که سردهسته تسلیم‌طلبان سامایی‌های هراتی "نعیم ازهر" بوده است. برعلاوه او "سکندر" را با خود به کنفرانس سرتاسری می‌آورد و نه تنها در کنفرانس مدام از "نعیم ازهر" تعریف و تمجید می‌نماید، بل که به تعریف و تمجید او در نوشته کنونی اش نیز ادامه داده است. بنابراین در هرات "ش. آهن‌گر" همراه با "تشکیل هرات" در پیوند با "نعیم ازهر" در رأس این تسلیمی و تسلیم‌طلبی قرار داشتند و "تشکیل هرات" نه تنها با این تومور خبیثه مبارزه نکرد، بل که «به آن تن داد».

جالب این است که "ش. آهن‌گر" مدعی است که "رهبری حوزه غرب" از وجود این تسلیمی و تسلیم‌طلبی بی‌خبر است. در حالی که از کابل سلاح و مهمات توسط طیاره به میدان هوایی هرات و از آن‌جا توسط تانک‌ها به رهبری جبهه تسلیم می‌گردید. آیا ممکن است که در چنین حالتی، با آن‌که از "تشکیلات منضبط" در درون جبهه برخوردار اند رهبری حوزه غرب از چنین وضعیتی بی‌خبر باشد. "ش. آهن‌گر" خودش مدعی است که «به خاطر نبود امکانات (پول و سلاح) از زوایای چند دست به کار» شدند. یکی از این زوایا، به دست آوردن «امکانات» از طریق تسلیم شدن به جمعیت‌العلمای مولوی محمد نبی بود و دیگری برای به دست آوردن «امکانات» تسلیمی به اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست و رژیم پوشالی. چشم پوشی از این حقیقت خیانت بزرگی است که "ش. آهن‌گر" عمداً آن را مرتکب گردیده است.

"ش. آهن‌گر" مدعی است که:

«عده توطئه‌گر و پرو پاگندچی» کوشش دارند تا به «پاکیزه‌ترین بخش‌های جنبش انقلابی خلق ما لطمه وارد کنند»

ما به صراحت اعلان می‌کنیم که بعد از همه این تسلیمی و تسلیم‌طلبی صحبت از «پاکیزه‌ترین بخش‌های جنبش انقلابی خلق» وقاحت تسلیم‌طلبانه می‌خواهد. فقط فردی مانند "ش. آهن‌گر" می‌تواند تسلیم شدن به اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست را «پاکیزه‌ترین بخش‌های جنبش انقلابی خلق» وانمود سازد.

ما از "ش. آهن‌گر" سوال می‌کنیم که آیا یک نمونه از «پاکیزه‌ترین بخش جنبش انقلابی خلق» را در میان روابطش می‌تواند مثال بیاورد؟ جواب منفی است. طوری که قبلاً بیان داشتیم جبهات شرق و غرب سرک در هرات بالاخره تن به تسلیمی دادند. اگر این وضعیت «پاکیزه‌ترین بخش جنبش انقلابی خلق» است مبارک تان باد!

جنبش انقلابی خلق جنبشی است که توسط رهبری اصولی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی توده‌ها را به ضرورت تفکر مستقل سیاسی و اقدام مستقل سیاسی حتی در جایی که طبقه کارگر عملاً وجود نداشته باشد، آشنا سازند و آن‌ها را سمت و سوی شورای دهقانی دهند. "ش. آهن‌گر" جای این‌که توده‌ها را به ضرورت استقلال سیاسی و عمل مستقل سیاسی ره‌نمایی نماید، آن‌ها را در دام جمعیت‌العلماء و رژیم پوشالی دست‌نشانده سوسیال امپریالیزم اشغال‌گر "شوروی" انداخت. کسانی که این خیانت را افشاء می‌نمایند، آن‌ها را «توطئه‌گر و پروپاگندچی» می‌خواند. نیروهای انقلابی از چنین اتهاماتی نمی‌هراسند و با تمام قدرت علیه این خیانت ملی به مبارزه برمی‌خیزند و آن را افشاء می‌کنند.

ادامه دارد